



## ◆ فصل هشتم: اسامی و اوصاف پیام و حیانی [ = قرآن مجید ]

مطالبی که در این فصل مطرح می‌گردد، از کاربرد کلمات خاص در قرآن مجید برای توصیف کل «کتاب» یا اجزایی از آن نشأت می‌گیرد. این کلمات عبارتند از: آیات، مثانی (به معنی مکررات، یا داستان‌های عذاب)، القرآن، الکتاب، تنزیل، ذکر و الفرقان. در مورد سه نام اخیر، فقط معنی و تفسیر آنهاست که مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، ولی بقیه مستلزم بررسی و ژرفکاوی بیشتری است. بدین سان جای این سؤال هست که آیا این اصطلاحات یا نام‌ها، در وقتی که قرآن وحی می‌شده به میان آمده است، یا در اوقات خاصی در طی این دوره؟ ریچارد بل چنین بحث می‌کند که در مقطعی خاص کاربرد کلمه «الفرقان» موقوف شده و در وحی و تنزیل‌های اخیر فقط کلمه «کتاب» در اشاره به کل وحی به کار رفته است. همچنین جای این پرسش هست که آیا آیات رحمت الهی و قدرت او فقط متعلق به سال‌های نخستین است یا کل دوران رسالت حضرت محمد [ص]؟

این رشته از تحقیق خود سر از رشته دیگر در می آورد؛ یعنی تعیین میزانی که کلمات مختلف، اشاره به انواع مختلف مواد [و حیانی] دارد. این مسئله عمدتاً به نخستین دو کلمه قابل اطلاق است، داستان‌های عذاب [یا مکافات دیدن اقوام پیشین] اعم از آن که **مثنائی** خوانده شوند، یا نه، تشکیل دهنده نوع خاصی از مواد و حیانی است و می توان گفت که به نخستین ادوار وحی مربوط نیست. با در نظر داشتن این نکات می توانیم بررسی خود را از کلمات یا اسامی و اوصاف مختلف [قرآن] آغاز کنیم.

## ◆ ۱. آیات

در قرآن مجید بارها کلمه آیات (مفرد آن آیه) به کار رفته است که معنای عادی آن «نشانه‌ها» به معانی مختلف و مرتبط با همدیگر است. برای شرح و بیان بهتر، چهار نوع کاربرد یا اطلاق این کلمه را باید از هم تمیز داد. ۱) پدیده‌های طبیعی، آیات / نشانه‌های قدرت و نعمت خداوند هستند. ۲) رویدادها یا موضوعات مرتبط با کار پیامبر خدا که ناظر به تأیید صدق و صحت نبوت هستند. ۳) آیات / نشانه‌هایی که پیامبر می خواند. ۴) آیات / نشانه‌هایی که بخشی از قرآن یا کتاب الهی هستند.

۱. در بعضی بخش‌ها که احتمالاً متعلق به وحی اولیه مکی است گفته شده است که برای انسان‌ها «مایه‌های عبرتی در زمین هست... و نیز در وجود خودتان»، (الذاریات، ۲۱)؛ یا «بی‌گمان در آسمان‌ها و زمین مایه‌های عبرتی برای مؤمنان هست»، (جاثیه، ۳). همچنین گفته شده است که پدیده‌های گوناگون در میان آیات الهی هست. (سوره فصلت، آیه ۳۷، ۳۹؛ سوره شوری، آیه ۲۹). غیر از یاد کرد اختصاصی پدیده‌ها به عنوان آیات الهی، بخش‌های بسیاری هست که در آنها پدیده‌های طبیعی و مربوط به حیات انسانی به عنوان شواهد قدرت الهی یا نعمت‌هایی که او به انسان‌ها ارزانی داشته، توصیف شده است. اگر چه این بخش‌ها دارای کلمه «آیه» (= نشانه / مایه عبرت) نیست، ولی آنها را در پرتو آیاتی که نقل شد، باید بخش‌های آیه نما یا عبرت نما تلقی کرد. این گونه بخش‌های آیه نما / عبرت نما نوع مهمی از مواد و محتویات قرآنی است. پدیده‌هایی که غالباً و کراراً یاد می شود، عبارتند از: آفرینش آسمان‌ها و زمین، آفرینش انسان، استفاده‌های گوناگون و نعمت‌هایی که انسان از حیوانات می گیرد، در پی یکدیگر آمدن شب و روز، درخشیدن خورشید و ماه و ستارگان، گردانیدن باده‌ها،

فرستادن باران از آسمان، احیای زمین پژمرده و رویدن گیاه و غلات و میوه‌جات، حرکت کشتی‌ها بر روی دریاها و استواری کوه‌ها، و آنچه کمتر یاد و نقل می‌شود و عبارت است از: سایه‌ها، رعد، برق، آهن، آتش، شنوایی، بینایی، فهم و عقل. در چهار بخش (بقره، ۲۸؛ یونس، ۴؛ حج، ۶۶؛ روم، ۴۰) که متعلق به دوره مدنی یا مکی متأخر است، بعث و نشور انسان هم جزو آیات الهی یاد شده است.

برشمردن این آیات که در خلقت طبیعت یا انسان‌ها هست، اهداف گوناگونی را برمی‌آورد. در بعضی موارد، اینها تجسم دهنده دعوت به شکر و سپاس در برابر خداوندند (سوره نحل، ۱۴؛ احقاف، ۵؛ یس، ۷۳) یا دعوت به پرستش او (انعام، ۱۰۴؛ یونس، ۳). بعضی اوقات آنها به عنوان شاهد قدرت آفرینشگرانه خداوند که نقطه مقابل ناتوانی الهه باطل است، به کار می‌روند (نحل، ۱۰ - ۲۰). گاه به عنوان شاهد قدرت الهی برای برانگیختن مردگان (حج، ۵) یا اجرای مکافات الهی به کار می‌روند. به طور کلی این بخش‌ها اندیشه یک الوهیت مقتدر و متعال و در عین حال مهربان را پیش خاطر ما زنده می‌کنند. اینها با این برداشت که قرآن می‌کوشد با توصیف احوال و احوال قیامت فرارسنده، انسان‌ها را ملزم و مجبور به قبول اسلام کند، ناسازگارند. در این گونه بخش‌ها اشارتی به انسان هست که در برابر نعمت الهی، واکنش مناسب داشته باشد.

عبارات یا بخش‌های شامل آیات الهی، در تمام دوره‌هایی که ممکن است وحی را به آنها تقسیم کنیم، نازل شده است. از آن جا که اینها به اشیاء یا اعیانی ثابت و روندهای طبیعی ماندگار اشاره دارند، هیچ رشدی در فهرست پدیده‌هایی که به عنوان آیات الهی یاد شده‌اند، بازشناسی نمی‌شود. باغ‌ها و نخل / نخیل، اعناب (انگور) و رُمان (انار) که بی‌شک در مدینه فراوان‌تر از مکه بود، و به نظر می‌رسد که از آنها در عبارات مشتمل بر آیات الهی و در آغاز وحی ذکری نیست. ولی قول به این که همه بخش‌ها و عبارات در بردارنده اینها در مدینه نازل شده‌اند، بلا دلیل است. ویژگی دیگر عبارات مشتمل بر آیات الهی این است که نمایی است از نظم ثابت که در آن آیات الهی یاد می‌شوند، و تکرارهای مکرر و معینی نیز در کار است. در هر حال، بررسی دقیق نشان می‌دهد که فقط یک نظم معین و معلوم وجود ندارد، و لذا به نمایش تقریبی نظم، هیچ معنایی نمی‌توان نسبت داد. می‌توان استنباط کرد که در هر بخش، آیات الهی یاد شده، آنهایی است که با اسباب / شأن نزول هماهنگی دارد.

ریچارد بل که توجه فراوانی به عبارات مشتمل بر آیات الهی مبذول داشته بر آن است که بعضی از آنها از سوره‌هایی که زمینه آنهاست کهن تر هستند، از جمله سوره بقره، آیه ۲۱-۲۲، ۲۸؛ سوره عبس آیات ۲۵-۳۱؛ سوره غاشیه، آیات ۱۷-۲۰. بسیاری از آنها نیز تجدید نظر شده، و با موضع فعلی شان انطباق یافته‌اند، از جمله: سوره انعام، آیات ۹۵-۹۹، ۱۴۱، ۱۴۴؛ سوره هود، آیه ۱۰۲؛ سوره رعد، آیه ۲-۴، ۱۲، ۱۵؛ سوره نحل، آیه ۳ تا ۱۶؛ سوره فصلت، آیات ۳۷-۴۰. گهگاه این تجدید نظرها اشاره‌ای به قیامت را به میان می‌آورد، از جمله در سوره مؤمنون، آیات ۱۲-۱۶؛ و سوره فاطر، آیات ۹ تا ۱۴. عبارت اخیر، نظیر آیه ۵۷ سوره اعراف، قیامت را با نشانه‌های زمین پژمرده با نزول باران- نعمتی که در عربستان عزیز است و اثر باران غالباً معجزه‌آسا است- پیوند می‌دهد. عبارات دیگر که به زعم ریچارد بل ذکر قیامت در طی روند تجدید نظر به آنها افزوده شده است، عبارتند از: سوره زخرف آیه ۱۱- جای که به نظر می‌رسد عبارت قافیه یا سجع افزوده شده- و آیات ۴۸-۵۱ سوره روم- جای که به زعم او در آیه ۴۹ و نیمه‌ی اخیر آیه ۵۰، اضافه شده است- . اگر فرضیه‌ی تجدید نظر در این نقاط پذیرفته شود، شاید از آن چنین بر می‌آید که نشانه‌های زمین پژمرده ابتدا جدا از مسئله‌ی قیامت به عنوان نشانه‌ای از قدرت و نعمت خداوند به کار رفته است. واقع این است که اغلب عبارات مشتمل بر این آیت / نشانه‌ی الهی، آن را به همین شیوه‌ی اخیر به کار می‌برند. از جمله آیه ۱۶۴ سوره بقره؛ آیه ۶۵ سوره نحل؛ آیه ۴۹ سوره فرقان؛ آیه ۲۷ سوره سجده؛ آیه ۳۳ سوره یس؛ آیه ۱۱ سوره زخرف؛ و آیه پنجم سوره جاثیه. کاربرد کلمه‌ی رحمت به معنای باران، در آیات آغازین است، چرا که رحمت در وحی متأخر، که سخن از داوری و پاداش آینده می‌گوید، معنای متفاوتی به خود می‌گیرد.

نشانه‌ی دیگری که مکرر یاد می‌شود این است که خداوند خلقتی را پدید آورده و آن را باز می‌گرداند (از جمله در آیه ۴ سوره هود؛ آیه ۵۱ سوره اسراء؛ آیه ۱۰۴ سوره انبیا؛ آیه ۶۴ سوره نمل؛ آیه ۲۰ سوره عنکبوت؛ آیه ۱۱ و ۲۷ سوره روم؛ آیه ۴۹ سوره سبأ؛ آیه ۱۸ سوره بروج). در اغلب این عبارات اشاره به قیامت آشکار است، اگر چه در یکی دو تا از آنها مبهم و محل شک است.

بدین سان در آیه نوزدهم سوره عنکبوت، تعبیر و تفسیر طبیعی عبارت، بازگشت گیاهان است بدون هیچ گونه اشاره‌ای به قیامت. به همین ترتیب در عبارت‌های تکرار شونده‌ای که

می‌گوید: «او زندگی می‌بخشد و می‌میراند» و «مرده را از زنده، و زنده را از مرده بر می‌آورد» چه بسا ارجاع و اشاره اصلی به رویدادهای صرفاً طبیعی است.

در این باب، در این برداشت که عبارات حاکی از احیای زمین مرده نشانه نعمت و قدرت خداوند هستند و به نحوی بازنگری شده‌اند که اشاره به قیامت داشته باشند، عنصری از فرض و فرضیه باقی مانده است. اگر احتجاج درست باشد، به شواهد مربوط به وجود بازنگری می‌افزاید. در اغلب موارد، نکته‌ای که باید مورد تأکید قرار گیرد این است که احیای زمین مرده، هم نشانه قدرت و نعمت خداوند است و هم حجتی بر امکان پذیری قیامت. همچنین باید تأکید کرد که عبارات مشتمل بر آیات الهی، بخش مهمی از محتوای قرآن است و کلمه «آیه» (نشانه) در معانی دیگری هم به کار رفته است. تا زمانی که سایر معانی مورد بحث و فحص قرار گیرد بهتر است تأمل در این مسئله را به تأخیر بیندازیم که آیا آیات و عبارات مشتمل بر آیات الهی ابتدا به عنوان بخش‌ها یا واحدهای مستقلی اعلام شده است؟

۲. کلمه «آیه» به رویدادها یا چیزهایی اطلاق می‌گردد که با کار پیامبر الهی مربوط بوده است و پیامی را که او حامل آن است، تأیید می‌کند. بدین سان در آیه ۴۶ سوره زخرف موسی [ع] با آیات الهی به سوی فرعون و بزرگان قوم او فرستاده شده است. اینها عبارت بودند از تبدیل عصا به اژدها و بلاهای چندگانه، و گفته می‌شود (آیه ۴۸ سوره زخرف) که هر آیه الهی که به آنان نموده شد، از آیه قبلی اش بزرگ‌تر بود. پدید آوردن آیه / نشانه کار خداوند است، و آیه دیگری (آیه ۷۸ سوره غافر) به صراحت می‌گوید که هیچ پیامبری را نرسد که نشانه‌ای جز با اذن الهی پدید آورد. در این معنی، آیات در مقام نشان دادن خیرخواهی و مهربانی خداوند نیستند، ولی می‌توان گفت که صرفاً برای ترسانیدن [بندگان] فرستاده شده‌اند (آیه ۶۹ سوره اسراء). آیات موسی [ع] در آیه ۱۷ سوره طه (همراه با آیات ۴۷ تا ۵۶ با آیات به معنای نعمت الهی) و ۱۲ تا ۱۴ سوره نمل، و ۱۳۰ تا ۱۳۶ سوره اعراف و سایر عبارات یاد شده است. سایر پیامبران آیات / نشانه‌ها / معجزات خاصی داشتند که برای تأیید صدق رسالتشان به آنها داده شده بود؛ از جمله برای قوم ثمود معجزه‌ای در هیئت یک ماده شتر به حضرت صالح [ع] داده شد (آیه ۷۳ سوره اعراف). معجزه عیسی [ع] این بود که پرنده گلی را [به اذن الهی] زنده می‌کرد (آیه ۴۹ سوره آل عمران). نابودی اقوام مشرک و کافر نیز آیت الهی است (آیه ۷۳-۷۵ سوره حجر و غیره)، و همچنین نجات دادن مؤمنان (آیه ۲۴ سوره

عنکبوت). در آیه ۱۵ سوره قمر کشتی نوح (یا کم احتمال‌تر از آن داستان او) باقی مانده است تا به مردم هشدار دهد که مشرکان و نافرمانان نابود می‌گردند.

وقتی که مخالفان و مدعیان حضرت محمد [ص] از او آیت / معجزه درخواست کردند، می‌توان حدس زد که معجزاتی از همین دست می‌خواستند (آیه ۳۷ سوره انعام؛ آیه ۷ سوره رعد؛ آیه ۵ سوره انبیاء). چنان‌که هم اکنون گفته شد، قرآن کریم تصریح دارد که فقط خداوند آیات / معجزات را پدید می‌آورد، و هیچ پیامبری نمی‌تواند این کار را از پیش خود انجام دهد. خیره‌سری مخالفان حضرت محمد [ص] تا حدی بود که حتی اگر او برای آنان معجزه‌ای (احتمالاً از همین انواع) می‌آورد، طبق تصریح آیه ۵۸ سوره روم، آنها با وجود این باور نمی‌کردند. در سال‌های آخر عمر پیامبر [ص]، بعضی از موفقیت‌های خارجی او می‌تواند به عنوان آیت / معجزه شمرده شود؛ نظیر غنیمت‌گیری عن قریب که در آیه ۲۰ سوره فتح به آن اشاره شده و در حدود ایام معاهده حدیبیه تحقق یافته است، و بالاتر از همه پیروزی در غزوه بدر است (آیه ۱۳ سوره آل عمران). بحث درباره معنای فرقان هم در این جا مناسب است. چه بسا درخواست آیت / معجزه در طی دوره وحی مکی بود که منتهی به تحول معنای کلمه آیه به چیزی شبیه به «پیام و حیانی» گردید. پیام‌هایی که از طریق روند اسرار آمیز وحی به حضرت محمد [ص] رسید نشانه‌های واقعی صدق اوست. این روند و پیام‌هایی که او از طرق آن دریافت کرد، بینه‌ای بود که او موضعش را بر آن استوار ساخته بود. (انعام، آیه ۵۷؛ سوره محمد، ۱۴). در عین حال این بینه چیزی بود که باید قرائت می‌شد (هود، ۱۷).

تا آن جا که این آیات الهی، رویدادهای وابسته به پیامبران الهی پیشین هستند، به کلی جدا از مقوله قصص دارای مکافات که در بخش بعد مطرح می‌گردد، نیستند. آیات الهی در رویدادهای معاصر مانند جنگ بدر، به سختی در این مقوله می‌گنجد؛ هر چند به یک معنی، اصل مضمون در آنها یکی است؛ یعنی دست مکافات دهنده خداوند در تاریخ. در آنچه پس از این می‌آید، اصطلاح «بخش‌های دارای آیات الهی» محدود به آنهایی است که از آیات در پدیده‌های طبیعی سخن می‌گویند؛ ولی باید بر این نکته تأکید کرد که آنها تنها آیاتی نیستند که قرآن کریم از آنها سخن می‌گوید.

۳. آیات بسیاری هست که از آیاتی سخن می‌گوید که خواندنی‌اند: وقتی که آیات الهی خوانده می‌شود، ایمان مؤمنان افزوده می‌شود (انفال، آیه ۲). این خواندن آیات وظیفه

پیامبرانی است که از سوی خداوند آمده‌اند (از جمله زمر، آیه ۷۱). ولی در اغلب مواردی که این تعبیر به کار می‌رود، اشاره راجع به خود حضرت محمد [ص] است. (فی المثل لقمان، آیه ۷؛ جاثیه، ۲۵؛ احقاف، ۷؛ جمعه، ۲؛ طلاق، ۱۱) در آیه ۶ سوره جاثیه آیات الهی توسط خود خداوند یا فرشتگان مرسل از جانب او بر حضرت محمد [ص] خوانده می‌شوند. در تعدادی از بخش‌های قرآنی (انفال، آیه ۳۱؛ قلم، آیه ۱۵؛ مطففین، ۱۳) وقتی که حضرت محمد [ص] آیات را می‌خواند، از آنها به عنوان *اساطیر الاولین* انتقاد می‌کنند. این عبارت فی نفسه یادآور قصص دارای مکافات الهی است (به ویژه انفال، ۳۱؛ قلم، ۱۵). از سوی دیگر، در بعضی از بخش‌های قرآنی این عبارت مربوط به وعده الهی است، یعنی قیامت و حساب و کتاب اخروی، (فی المثل مؤمنون، ۸۳؛ نمل، ۶۸؛ احقاف، ۱۷) و در اینها می‌توان آیه را به معنای آیه الهی گرفت. همچنین ممکن است که قیامت و حساب و کتاب با همدیگر مطرح باشند و قصص دارای مکافات بیشتر مناسب باشد. بدین سان می‌توان استنباط کرد که خواندن آیات، عمدتاً خواندن قصص دارای مکافات باشد، ولی در این جا هم مطرح بودن آیات به عنوان آیات الهی، به کلی منتفی نیست. در «خواندن آیات»، اشاره و منظور دقیق هر چه باشد، مفهوم خواندن به کاربرد بعدی کلمه آیه منجر می‌گردد.

۴. آیات بخشی از قرآن یا «کتاب» اند، و محتمل تر است که معنای آیه خواندنی را داشته باشند. کلمه آیه در زبان و ادب عربی بعدی همواره به معنای آیه خواندنی است، ولی محقق امروز حق دارد که بپرسد آیا در قرآن همیشه به این معنی است، یا مسلمانان بعدی این معنی را به آیه / آیات قرآنی حمل کرده‌اند. قوی‌ترین شاهد برای معنای آیه خواندنی در خود قرآن در بخش‌هایی است که از آیه‌ای سخن گفته می‌شود که فراموشانده یا نسخ شده و آیه‌ای مشابه یا بهتر از آن جانشین آن شده است (بقره، ۱۰۶) و یک آیه جانشین آیه دیگر شده است (نحل، ۱۰۱)، ولی حتی در این جا هم چه بسا معنای آیه، کل یک بخش باشد. همین حکم درباره آیه اول سوره فرقان صادق است که می‌گوید: «این سوره‌ای است که فرو فرستاده‌ایم و [احکام] آن را واجب گردانده‌ایم»، و آیه دوم سوره لقمان («آیات کتاب حکمت آمیز»). مشکل دیگر در بخش‌هایی است نظیر این که می‌گوید: «کتاب فُصِّلَت آیاته» (فصلت، ۳). بعضی از محققان مسلمان برآنند که مراد از «فُصِّلَت» یعنی با *فواصل* یا کلمات سجع / قافیه‌دار مشخص شده است؛ و بخش‌های متعددی هست که آیات با بعضی *فَصَّل* ها به هم پیوسته‌اند،

و اگر فاعلی برای آن یاد شود، خداوند است. این برداشت نامحتمل می‌نماید، به ویژه در پرتو آیه ۱۹ سوره انعام که می‌گوید: «وقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَحْرَمَ عَلِيكُمْ» (حال آن که [خداوند] آنچه را بر شما حرام ساخته، برایتان روشن کرده است). کلمه بَيِّنٌ و مشتقات آن نیز غالباً با آیات پیوند دارد و معنای آن آشکارسازی یا روشن سازی است. بدین سان، جدا از حداکثر یک - دو مورد، کلمه آیه در قرآن کریم به معنای (نشانه) [و مایه عبرت] است، نه آیه خواندنی.

ذکر این نکته لازم است که عبارات آیه / آیات دار، هر جا که پدیده‌های طبیعی به عنوان نشانه‌ها / آیات قدرت و نعمت الهی وصف می‌شود، عنصر مهمی از وحی و تنزیل اولیه به شمار می‌آمده است. به دلایل دیگر هم این جنبه‌ها در دوره‌های آغازین مورد تأکید بوده است. از سوی دیگر بسیاری از عبارات آیه / آیات دار متعلق به دوره متأخر مکی یا اوایل مدنی است، و لحن قطعی و قاطع ندارد. قصص دربردارنده مکافات الهی حاکی از وجود مخالفت است، ولی بالصرّاحه متأخرتر از اغلب عبارات و بخش‌های آیه / آیات دار نیست. به طور کلی از آیه / آیات به عنوان پیام‌های و حیانی یاد می‌شود که خواننده می‌شوند و بخشی از کتاب‌اند، ولی به ندرت منظور از آنها فقط و به تنهایی آیه / آیات خواندنی است.

## ◆ ۲. قصص دربردارنده مکافات الهی: المثانی

در مورد کاربرد دوم آیه / آیات باید در نظر داشت که قصص دربردارنده مکافات الهی نوع معینی از محتویات قرآنی است. در بخش حاضر قصص دربردارنده مکافات الهی ابتدا به عنوان مقوله‌ای مجزا و مشخص مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس به این مسئله می‌پردازیم که آیا می‌توان آنها را با سبع المثانی یکی انگاشت یا خیر؟ قصه‌هایی که در این بخش و ذیل این عنوان بررسی می‌شود از این قرار است:

الف) قصه عاد. نام این قوم در شعر جاهلی آمده ولی جزئیات روشنی درباره آنها نیامده است. طبق نص قرآن، اینان قوم بزرگی دارای توانایی بسیار ('زادکم فی الخلق بصطة') بوده‌اند (سوره اعراف، آیه ۶۹) که در هر بلندی بنایی می‌ساخته‌اند (سوره شعراء، آیه ۱۲۸). بقایای بناهای آنان هنوز هم مشهود است. این که آیا اینان قابل انطباق با ارم ذات العمداد که در آیه هفتم سوره فجر آمده است، هستند یا خیر، نکته‌ای مورد اختلاف است و بستگی به نحوه قرائت و چگونگی ترکیب و تلفیق آن بخش از قرآن دارد و به آسانی قابل اثبات نیست. البته



این ساده‌ترین و طبیعی‌ترین تفسیر این آیات است. پیامبری که به سوی این قوم فرستاده شد، هود [ع] بود، ولی آنان ایمان نیاوردند و به امر الهی با فرستادن بادی نابود شدند که هفت شب و روز بر آنها وزید و هر چیزی را جز مساکن آنان نابود کرد.

ب) قصهٔ ثمود. ثمود یک قوم واقعی از مردم قدیم عرب بود. نام آنها در کتیبهٔ سارگون و در آثار بطلمیوس و پلینی و سایر نویسندگان عهد باستان آمده است؛ همچنین در شعر عربی عهد جاهلی. اینان متعلق به شمال غرب عربستان، یعنی سرزمین حِجْر (مدائن صالح) بودند. در قرآن کریم از اینان به عنوان کسانی که صخره‌ها را به وادی حمل می‌کردند یاد شده است (آیهٔ نهم سورهٔ فجر)، که در مکان‌های هموار قصر می‌ساخته‌اند و از سنگ کوه‌ها برای خود خانه می‌تراشیده‌اند (آیهٔ هفتاد و چهارم سورهٔ اعراف)، که شاید اشاره‌ای به بقایای ساختمان‌ها و مقابر تراشیده از سنگ باشد که در آن جا پیدا شده بوده است. به سوی آنان پیامبری از خودشان به نام صالح [ع] فرستاده شد، و به عنوان معجزه‌ای که حاکی از صدق او باشد، ماده شتر و گُرّهٔ آن از سنگ بیرون آورده شد، که قرار گذاشته بودند، سهمی معین از آب مشروب داشته باشد. اما قوم ثمود ایمان نیاورد و ناقه را پی کرد، و [به امر الهی] زلزله‌ای آنان را نابود کرد (اعراف، ۷۸)، یا توسط صیحه‌ای که به سر آنان فرستاده شد، از پای درآمدند (قمر، ۳۱). شاید مردمی که در آیهٔ ۳۱ سورهٔ مؤمنون به آنها اشاره شده که توسط صیحه (بانگ مرگبار) نابود شده‌اند، همین قوم ثمود باشند. و این در صورتی است که اینان قومی واقعی بوده باشند، نه یک نوع ساخته و پرداختهٔ ادبی.

پ) مردم حجر احتمالاً همان قوم ثمود بوده‌اند؛ هر چند نه نام قبیله و نه محل آنها در قرآن کریم، در سورهٔ حجر آیات ۸۰-۸۴ روشن نشده است. تنها بخشی که از آنها یاد شده این است که در آن گفته شده آنان از کوه‌ها برای خود خانه می‌تراشیدند و در صبحگاهی با صیحه از پای درآمده‌اند، چرا که از آیات الهی رویگردان بودند. و این با آنچه راجع به ثمود گفته شده است، همخوان است.

ت) قصهٔ مردم مدین، که دربارهٔ آنها هم اطلاع اندکی داده شده است. تنها نکتهٔ ویژهٔ روشن در سرگذشت آنها این است که شعیب - پیامبری که به سوی آنها فرستاده شده بود - از آنان خواست که وزن و پیمان را درست رعایت کنند. اینان نیز مانند سایر اقوام بی‌ایمان، با زلزله یا صیحه نابود شدند.

ث) اصحاب ایکه، که در سوره حجر آیه ۷۸ به بعد، و سوره «ص»، و سوره «ق» آیه ۱۴ به آنها اشاره شده، و از تنها گزارشی که درباره آنان آمده – در سوره شعراء، آیات ۱۷۶ – ۱۹۱ – قابل انطباق با اهل مدین اند، زیرا پیامبرشان شعیب است، و از آنها خواسته شده است که وزن و پیمان را رعایت کنند.<sup>۱</sup>

ج) اصحاب رس نیز در میان اقوام بی ایمان که نابود شدند، یاد شده اند، ولی جزئیات بیشتری درباره آنان داده نشده است. (سوره فرقان، آیه ۳۸؛ سوره «ق» آیه ۱۲). رس و ازه‌ای به معنای 'چاه' است، ولی بازشناسی محل این قوم یا خود آنها غیر ممکن است.

چ) قوم ثُبَع، قومی متعلق به جنوب عربستان است، زیرا نام آنها لقب پادشاهان حمیر بوده است. اینان نیز جزو اقوامی که به خاطر بی ایمانی نابود شدند، یاد شده اند (سوره «ق»، آیه ۱۳)، و در آیه ۳۷ سوره دخان نیز به آنها اشاره شده، ولی تفصیلی درباره این که چه بر سر آنان آمد، نیامده است.

ح) سبأ. درباره این که آیا اینان همان قوم با نامی دیگر بوده اند یا نه، نظری نمی توان داد. گزارش مفصلی درباره سلیمان و ملکه سبا در سوره نمل آمده است، ولی به عنوان داستانی که حاکی از مکافات الهی است، به سرنوشت سبا فقط در آیه ۱۵ – ۱۸ سوره سبأ پرداخته شده است، و با نوع معمول همخوانی ندارد. هیچ پیامبری یاد نشده است که به سوی آنها فرستاده شده باشد، ولی آیه / نشانه‌ای که به آنها داده شده دو باغ است که علی الظاهر پر نعمت اند. آنها رویگردان می شوند، و سیلِ عرم (سد مأرب) در سرزمین آنها جاری می شود و ظاهراً حاصلخیزی باغ‌هایشان را نابود می کند. در بخش بعدی داستان، به نظر می رسد اشاره‌ای به انحطاط تجارت کاروانی اهل سبا مطرح است. و این ظاهراً مجازاتی است که برای طولانی تر کردن فواصل پیمودنی روزانه کاروان‌ها بر سر آنها آمده است.

خ) نوح [ع]. در عربستان پیش از اسلام چیزهایی درباره نوح و طوفان می دانستند، اگر چه اشاره‌های مطرح در شعر عربی پیش از اسلام مشکوک است. در قرآن مکرر به قوم نوح اشاره شده است که به خاطر بی ایمانی نابود شدند. این داستان که داستان منسجمی است، در قرآن

۱. مقایسه کنید با کتاب زیر:

A.F.L. Beetson, *Journal of Semitic Studies*, xiii (1968), 253-5.

1a. *Beiträge Erklärung des Qorans*, Leipzig, 1886, 37; cf. Horovitz, *Koranische Untersuchungen*, 13f.

کریم در حدود دو جا تکرار شده است. نوح [ع] پیامبری است که به سوی قومش فرستاده شده است. اما قومش ایمان نمی‌آورند و سرانجام غرق می‌شوند، و او و مؤمنانی که همراه و تابعش هستند در کشتی بزرگی از خطر طوفان نجات پیدا می‌کنند. در بعضی از بخش‌های قرآنی به ویژه در آیات ۲۵-۲۷ سوره هود، داستان گسترش یافته تا آن جا که در بردارنده جزئیاتی از همین داستان به روایت کتاب مقدس و عناصری فراتر از کتاب مقدس در سنت یهودی است. در بعضی بخش‌ها (از جمله آیه ۱۶۳ سوره نساء) نوح فقط به عنوان پیامبر ظاهر می‌گردد، و جنبه مجازاتی داستان در پس زمینه می‌ماند.

د) ابراهیم [ع]. از او به عنوان حنیف، پیامبر و مؤسس دیانت ابراهیمی کراراً یاد می‌شود. داستان حمله او به بت پرستی پدر و قومش، و پس از بی‌ایمانی آنان، کناره‌گرفتنش از آنها، در سوره مریم، آیه ۴۱-۴۹؛ سوره انبیاء، آیه ۵۲ تا ۷۲؛ سوره شعراء ۶۹-۱۰۲؛ و سوره صافات، آیه ۸۳ تا ۱۰۱، آمده است. این فقره آخر بسیار شبیه به شکل داستان دارای مکافات الهی است، ولی با آن که به این قوم دوبار در فهرست بی‌ایمانان اولیه اشاره شده که لاجرم نابود شده‌اند، به نابودی آنها هیچ گونه اشاره‌ای نشده است. حداکثر چیزی که درباره آنها گفته شده است این است که آنان *اخسرين* / زیانکارترین بوده‌اند (انبیاء، ۷۰)، یا *اسفلین* / فرودست بوده‌اند (صافات، ۹۸). و این قصه در سنت یهودی نیز آمده است.

ذ) قصه لوط. داستان لوط [ع] در چندین فقره قرآنی می‌آید، بی‌آن که به پیوند او با ابراهیم [ع] اشاره شود. ممکن است که روایت محلی‌ای به این شکل وجود داشته زیرا در چندین عبارت قرآنی گفته شده است که محل وقوع این داستان معلوم است و می‌توان آن را دید (سوره حجر، ۷۶؛ صافات، ۱۳۷؛ سوره فرقان، ۴۰). این داستان از این نظر با داستان‌های دارای مکافات الهی همسان می‌گردد که گفته می‌شود لوط به رسالت به نزد قومش فرستاده شده بود. او آنها را به خاطر اعمال ناشایست و لواط سرزنش می‌کند. وقتی که آنان از در مخالفت در می‌آیند و او را به تبعید تهدید می‌کنند، او و خاندانش هجرت می‌کنند، غیر از همسرش که جزو واپس ماندگان است. شهر با باریدن باران عذاب، یا طوفان شن زیر و زبر می‌شود (سوره قمر، آیه ۳۴). در آن جا که داستان با آمدن فرشتگان و ملاقات آنان با ابراهیم [ع] ربط پیدا می‌کند، از روایت معمولی که در آن لوط پیامبر قومش نیست، و با آمدن فرشتگان به نزدش مشوش می‌شود و به دردسر می‌افتد، فاصله می‌یابد. در سوره عنکبوت،

آیه ۲۶، لوط یکی از کسانی است که به ابراهیم [ع] ایمان می‌آورد، و در سوره انبیاء، آیه ۷۱ همراه با ابراهیم [ع] هجرت می‌کند. در سوره انبیاء، آیه ۷۴ به بعد گفته شده که به او حکمت و علم بخشیده شده، و پیامبر گردیده است، و نه فقط پیام‌آوری در داستانی که دارای مکافات الهی است.

ر) المؤتفکات یعنی شهرستان‌های زیر و زبر شده قوم لوط که در سوره توبه آیه ۷۰، و سوره نجم آیه ۵۳ به بعد و سوره حاقه آیه ۹ به آنها اشاره شده، احتمالاً همان شهرهای سودوم و گومورا است، زیرا این شهرها در محل استقرار قوم لوط ساخته شده‌اند. کلمه عربی مؤتفکات احتمالاً چنان که هرشفلد می‌گوید<sup>۱</sup> - الف از کلمه عبری مهپیکھا mahpēkhā که در عهد عتیق با نابودی سودوم ربط دارد، گرفته شده است.

ز) به فرعون گاهی بدون اشاره به موسی [ع] اشاره شده است، و موسی [ع] به عنوان کسی وصف می‌شود که از کفر او رنج می‌برد (از جمله در سوره قمر، آیه ۴۱ به بعد). در دو فقره از آیات قرآنی او به عنوان ذوالاوتاد یاد می‌شود (سوره «ص»، آیه ۱۲؛ سوره فجر، آیه ۱۰). معلوم نیست که ذوالاوتاد به چه معناست. قول هوروویتز<sup>۱</sup> که می‌گوید اشاره به ساختمان‌های او دارد، نامحتمل است و چیزی هم در سنت یهودی نیست که آن را روشن سازد. شاید مسئله این بوده است که داستانی درباره فرعون در عربستان رایج بوده است، اما شواهد مؤید این امر ناچیز است. معمولاً روایت قرآنی با داستان موسی [ع] و فرعون در کتاب مقدس همخوان است. بعضی اوقات این داستان به داستان دارای مکافات الهی تقلیل می‌یابد، از جمله در سوره مؤمنون آیه ۴۵ تا ۴۸. ولی غالباً گسترش یافته و جزئیات و تفصیل بیشتری دارد که در موازات با روایت کتاب مقدس و سنت یهودی فراتر از کتاب مقدس است.

ژ) در سوره عنکبوت آیه ۳۹ به بعد، و در سوره غافر آیات ۲۳ تا ۲۵ قارون و هامان با داستان فرعون پیوند دارند. در سوره قصص، آیات ۷۶-۸۲ شخصیت قارون به عنوان فردی از قوم موسی [ع] که دارای ثروت عظیمی است ترسیم شده، که به خاطر غرور و تکبرش [منفور و ملعون خداوند واقع می‌گردد و] زمین او و خانه‌اش را فرو می‌برد و نابود می‌سازد. وقتی که این داستان‌ها را واری می‌کنیم، مشاهده می‌گردد که داستان‌های الف تاح متعلق

به سنت عربی‌اند و احتمالاً از قصه‌های دیگر چیزهایی گرفته‌اند. به ویژه داستان مربوط به مدین که در کتاب مقدس هم یاد شده و در دو سوره قرآن (طه، ۴۰؛ قصص، ۲۲-۲۸، ۴۵) به آن اشاره شده با موسی [ع] ارتباط دارد، ولی داستان‌های ب و ث عربی خالص‌اند، و کتاب مقدسی نیستند اگر چه آیه ۴۵ سوره قصص پیوند دهنده هر دو منبع است. قصه عربی دیگری هست که در سوره فیل به آن اشاره شده (دفاع در برابر تهاجم اصحاب فیل)، و نیز در سوره بروج، آیات ۱ تا ۹، اگر تفسیرش حمل به قتل عام مسیحیان نجران شود. از آن جا که در این موارد پیامبری حضور ندارد، اینها صورت داستان دارای مکافات الهی را ندارند. داستان‌های دیگر از خ تا ژ با داستان‌های کتاب مقدس تقارن و موازات دارند، ولی در بعضی جزئیات مختلف با هم فرق دارند. قرآن معمولاً داشتن زمینه و اطلاعات قبلی را در مورد داستان‌هایش در نخستین شنوندگانش مفروض می‌گیرد، و لذا می‌توان استنباط کرد که این داستان‌ها در هیئتی که قرآن حکایت کرده است، در عربستان رایج بوده‌اند.

وقتی که در شیوه به کار رفته در داستان‌های قرآن تأمل شود، چنین بر می‌آید که هفت داستان اصلی و عمده وجود دارد که به فهرست آنها در آیات ۴۲ تا ۴۴ سوره حج اشاره شده است و آنها عبارتند از: نوح (خ)، عاد (الف)، ثمود (ب)، قوم ابراهیم (د)، قوم لوط (ذ)، قوم مدین (ت)، و قوم موسی (ز)، توسعه می‌توان گفت که داستان (پ)، تکرار و المثنای داستان (ب)، و داستان (ث) تکرار و المثنای داستان (ت)، و (ر) تکرار و المثنای (ذ) است، زیرا (ج) و (چ) فقط اشاره‌ای هستند، نه داستان کامل. داستان (ح) فقط یک بار یاد شده است، و داستان (ژ) با آن که تکرار و المثنای (ز) نیست، هیئت آب و تاب یا شاخ و برگ یافته آن است، چرا که آن هم به موسی [ع] ربط دارد. این مسئله که داستان‌های دارای مکافات الهی را عنصر مستقلی در قرآن بشماریم با این مسئله تقویت و تأیید می‌شود که آنها معمولاً گروهی می‌آیند، هر چند که مؤلفه‌های هر گروه فرق می‌کند. این نکته وقتی که به صورت جدول عرضه شود و طول نسبی هر کدام آشکار شود، بهتر روشن می‌گردد.

سوره ۷: نوح (۵۷-۶۲)؛ عاد (۶۳-۷۰)؛ ثمود (۷۱-۷۷)؛ لوط (۷۸-۸۲)؛ مدین (۸۳-۹۱).

سوره ۹: نوح، عاد، ثمود، ابراهیم، مدین، مؤتفکات.

سوره ۱۱: نوح (۲۷، ۵۱)؛ عاد (۵۲-۶۳)؛ ثمود (۶۴-۷۱)؛ ابراهیم و لوط (۷۲-۸۴)؛ مدین

(۸۵-۹۸).

سوره ۱۴: (اشاره کوتاه در آیه ۹)، نوح، عاد، ثمود.

سوره ۲۱: موسی و هارون (۴۹ - ۵۱)، ابراهیم (۵۲ - ۷۳)؛ لوط (۷۴ و به بعد)؛ نوح (۷۶ و به بعد). داود و سلیمان، ایوب، یونس، زکریا، مریم و دیگران (۷۸ - ۹۴)؛ و نه قصه دارای مکافات الهی).

سوره ۲۳: نوح (۲۳ - ۳۱)؛ نام برده نشده، شاید مراد ثمود باشد (۳۲ - ۴۳)؛ دیگرانی که نام برده نشده‌اند (۴۴ - ۴۶)؛ موسی (۴۷ - ۵۰).

سوره ۲۵: موسی (۹ - ۶۸)؛ ابراهیم (۶۹ - ۱۰۴)؛ نوح (۱۰۵ - ۱۲۲)؛ عاد (۱۲۳ - ۱۴۰)؛ ثمود (۱۴۱ - ۱۵۹)؛ لوط (۱۶۰ - ۱۷۵)؛ مدین (۱۷۶ - ۱۹۱).

سوره ۲۷: موسی (۷ - ۱۴)؛ سبا (۱۵ - ۴۵)؛ ثمود (۴۶ - ۵۴)؛ لوط (۵۵ - ۵۹).

سوره ۲۹: نوح (۱۳ به بعد)؛ ابراهیم (۱۵ - ۲۶)؛ لوط (۲۷ - ۳۴)؛ مدین (۳۵ به بعد)؛ عاد، ثمود (۳۷) موسی (۳۸ به بعد).

سوره ۳۷: نوح (۷۳ - ۷۹)؛ ابراهیم (۸۱ - ۱۱۳)؛ موسی (۱۱۴ - ۱۲۲)؛ الیاس (۱۲۳ - ۱۳۳)؛ لوط (۱۳۳ - ۱۳۸)؛ یونس (۱۳۹ - ۱۴۸).

سوره ۵۱: ابراهیم (۲۴ - ۳۷)؛ موسی (۳۸ - ۴۰)؛ عاد (۴۱ به بعد)؛ ثمود (۴۳ - ۴۵)؛ نوح (۴۶).

سوره ۵۳: عاد، ثمود، نوح، مؤتفکات (۵۱ - ۵۴).

سوره ۵۴: نوح (۹ - ۱۷)؛ عاد (۱۸ - ۲۱)؛ ثمود (۲۳ - ۳۲)؛ لوط (۳۳ - ۴۰)؛ فرعون (۴۱ به بعد).

سوره ۶۹: ثمود، عاد، فرعون، مؤتفکات (۴ - ۱۰).

سوره ۸۹: عاد، ثمود، فرعون (۵ - ۱۳).

تأمل در اختلافات جزئی در روایت‌های هر داستان واحد، قابل توجه و جذاب است، ولی کمبود جا مجال ارائه آن را نمی‌دهد. همچنین باید گفت در بعضی سوره‌ها (از جمله شعراء) داستان‌ها به استثنای داستان موسی [ع] و ابراهیم [ع] در یکدیگر منحل شده‌اند و نشانه گذاری میان آنها توسط یک ترجیع بند (آیه / عبارت مکرر) انجام گرفته است. داستان سه گانه نوح، عاد و ثمود تقریباً در همه جا هست. تا آن جا که بتوان نتیجه‌هایی بر مبنای تاریخ نزول سوره‌ها گرفت، به نظر می‌رسد که سوره‌های نجم، قمر، حاقه و فجر کهن‌ترند، و اینها علاوه بر احتوا بر این داستان سه گانه، داستان فرعون (بدون موسی) و لوط یا مؤتفکات را هم

در بردارند. همچنین به نظر می‌رسد که داستان‌های کامل تر ابراهیم و موسی در بخش‌های بعدی رخ می‌نماید. به این شرح که داستان‌های رایج در مکه یا در عربستان بیشتر در بخش‌ها و سوره‌های اولیه ظاهر می‌گردند، و در تاریخی متأخرتر است که همسانی با قصص کتاب مقدس مشهود می‌گردد. نکتهٔ دیگری که باید گفت، این است که این داستان‌ها تقریباً همگی به عذاب عاجل [دنیوی] اشاره دارند، نه مکافات اخروی. مگر در سورهٔ هود که اشاره به «روز قیامت» در بعضی قصص هست، از جمله در قصهٔ عاد و فرعون، در حالی که سلسلهٔ داستان‌ها همه دارای عبارتی مربوط به قیامت است. قیامت و داوری در داستان ابراهیم و قومش (که مجازات دنیوی و عاجلی در پیش ندارند) در آیات ۸۲ تا ۸۵ سورهٔ شعراء یاد شده است.

در بعضی موارد به نظر می‌رسد که داستان‌ها با تجارب حضرت محمد [ص] و پیروانش انطباق یافته‌اند. می‌توان گفت این داستان‌ها برای مسلمان‌ها آشنا بوده و نکات اصلی آن به اختصار یاد شده است. در بسیاری سوره‌ها داستان‌ها آکنده از گزارش بلند و کوتاه اما در همه حال همسان گفت و گوی بین پیامبر و مخالفان اوست. در این گزارش‌ها، قرینه‌هایی هم از آنچه بین حضرت محمد [ص] و مخالفانش از میان مشرکان مکه گذشته است، در میان آمده است. بدین سان این اندیشه تا حدودی موجه می‌گردد که سایر جزئیات در داستان‌های دیگر هم انعکاس چیزهایی باشد که برای حضرت محمد [ص] پیش آمده است. فی المثل وقتی مخالفان به صالح می‌گویند که قبلاً مایهٔ امیدواری بوده (سورهٔ هود، آیهٔ ۶۲) می‌تواند مؤید این نکته گرفته شود که حضرت محمد [ص] پیش از آغاز دریافت وحی موقعیت مطلوب و محترمانه‌ای در مکه داشته است. در سورهٔ نمل، آیهٔ ۴۸ - ۵۱ که از گروهی از مخالفان صالح سخن گفته می‌شود، اینان مشخصاتی دارند که احتمالاً همانند مشخصات گروه بدخواه مکی است که در صدد قتل حضرت محمد [ص] برآمده بودند که داستانش در حدیث آمده است. همچنین داستان موعظهٔ نوح برای قومش که در آیات ۱ تا ۲۰ سورهٔ نوح آمده است، به ویژه وعدهٔ باران به عنوان یک نعمت یا برکت در آیهٔ ۱۰ سورهٔ هود، بیشتر با زندگی خود حضرت محمد [ص] همخوانی دارد تا نوح. تمایز بین دعوت آشکار و پنهان (سورهٔ انفال، آیهٔ ۷ به بعد) مؤید این حدیث است که حضرت [ص] پیش از آشکارسازی دعوتش، در پنهان وحی را

دریافت می داشته است.<sup>۱</sup> و این بخش همچنین مؤید این احتمال است که شاید دعوت اولیه حضرت محمد [ص] همراه با وعده کامیابی و رفاه دنیوی بوده است.

پس از این بررسی داستان‌های دارای مکافات الهی باید به مسئله معنی و تفسیر *مثنائی* بپردازیم. این کلمه دو بار در قرآن کریم به کار رفته است. در آیه ۸۷ سوره حجر خداوند به حضرت محمد [ص] می‌گوید که «به راستی که به توسیع المثنائی و [همگی] قرآن عظیم را بخشیدیم»؛ همچنین در آیه ۲۳ سوره زمر گفته شده است که «خداوند بهترین سخن را در هیئت کتابی همگون و مکرر فرو فرستاد که پوست‌های کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند از آن به لرزه درآید، سپس [آرامش یابند و] پوست‌هاشان و دل‌هاشان با یاد خدا نرم شود». درباره تفسیر این عبارات، بحث و گفت و گوهای بسیاری در گرفته است.

اغلب مفسران مسلمان کلمه *مثنائی* را به عنوان جمع *مثنی* می‌گیرند که چندین بار در قرآن به کار رفته است و معنای آن کما بیش دو گانه / دو برابر / دوتا دوتا است. در دو مورد از موارد جمع، آنان این کلمه را به معنای مضاعف یا دو چندان شده یا چیزهای مکرر گرفته‌اند. اما تفسیر مقبول همه این است که *سبع المثنائی* عبارت از هفت آیه سوره فاتحه است که همواره به صورت مکرر در نیایش رسمی و سایر مواقع به کار می‌رود. همچنین بر طبق تفسیر دیگر ممکن است مراد از آن هفت سوره بلند / طول، یعنی سوره‌های بقره تا اعراف باشد. همچنین از سوره‌های دیگر نام برده شده است که شناسایی آنها مورد چون و چراست. این دو تفسیر – یعنی سوره فاتحه و هفت سوره بلند – ممکن است با قول به این که مفرد آنها (*مثنی* یا *مثنی*) از باب چهارم یعنی مزید<sup>۲</sup> فیه ریشه ثنا باشد، توجیه گردد. لذا *مثنائی* برای نیایش خداوند تلاوت / قرائت می‌شود، یا در بردارنده ثنای اوست. این تفسیرهای مفسران مسلمان اگر چه معنایی به عدد هفت می‌دهد، مابقی وصف *مثنائی* را توضیح نمی‌دهد.

بعضی محققان اروپایی به این نظر گرایش دارند که این کلمه عربی از کلمه *مثنای* عبری اخذ شده است،<sup>۳</sup> یا با احتمال بیشتر از کلمه سریانی یا عبری – آرامی *مثنیثا*.<sup>۳</sup> شریعت شفاهی

۱. سیره ابن هشام، تصحیح وستنفلد، ص ۱۵۷، ۱۶۶.

2. Abraham Geiger, *Was hat Mohammed aus dem Judentum aufgenommen?* Bonn, 1833 (Leipzig, 1902), 58.

۳. تاریخ قرآن، نولدکه - شوالی، ویرایش دوم، ج ۱، ص ۱۱۵؛ همچنین مقایسه *Neue Beiträge* اثر نولدکه، ص ۲۶.



یهود کلاً **مشنا** نام دارد، و این کلمه ممکن است قابل اطلاق به هر جزء خاصی از آن هم باشد. ولی این توضیح نمی‌دهد که چرا پوست‌های کسانی که از خداوند خوف و خشیت دارند باید به لرزه درآید، بلکه فقط عدد هفت را بر این مبنا که **مشنا** می‌تواند معنای آیه هم داشته باشد، توضیح می‌دهد. اما عقیده اکثریت طرفدار این معنی است که مراد از آن «داستان‌های دارای مکافات الهی» است، چه بر این مبنا که **مثنایی** به معنای «مکررات»<sup>۱</sup> و چه بر این مبنا که مشنا به معنای داستان است.<sup>۲</sup>

در این جا باید در دفاع از این نظریه که **مثنایی** را باید به معنای «داستان‌های دارای مکافات الهی» گرفت، توضیح بیشتری داد. پیش‌تر گفته شد که در اصل هفت داستان عمده وجود داشته است، و وجود سایر داستان‌های کوچک‌تر یا کوتاه‌تر دقیقاً هماهنگ با تعبیر **سبع المثنایی** است که البته تمامی آنها نیست. داستان‌های دارای مکافات الهی نیز درخور وصفی که در سوره زمر آمده هستند، زیرا مکافات یا مجازات باعث خوف و خشیت می‌شود؛ حال آن که نجات یا رستگاری پیامبران و پیروان آنها چه بسا دل‌ها را نرم گرداند. بعضی محققان (از جمله **هوروویتز**) در قبول این تفسیر تردید داشته‌اند، زیرا در آیه ۸۷ سوره حجر بین **مثنایی** و قرآن فرق می‌گذارند. البته غیر ممکن نیست که داستان‌های دارای مکافات الهی در اصل موجودیت مستقل جداگانه‌ای داشته باشند. این استنباط تأیید از حدیثی می‌یابد که مردی مکی به نام نضر می‌خواسته است که پیامبر را به ریشخند بگیرد و داستان‌هایی از پادشاهان ایران فراهم آورده و آنها را علی‌رغم نظر پیامبر و در مخالفت با او برای مردم می‌خوانده است. داستان‌های ایرانی در مقایسه با اغلب محتویات قرآن، رنگ و رونقی ندارد؛ ولی اگر در قیاس با داستان‌های دارای مکافات الهی سنجیده شود، چه بسا جذاب‌تر و متنوع‌تر به نظر آید. داستان‌های قرآنی از دو وجه به هم شبیه‌اند. نخست این که طرح کلی آنها یکسان و همسان است: پیامبری به سوی مردم فرستاده می‌شود، او پیامی عرضه می‌دارد، ولی به او ایمان نمی‌آورند و پیامش را تخطئه می‌کنند؛ سپس مکافات فرا می‌رسد و برسر آن قوم به خاطر بی‌ایمانی‌شان فرود می‌آید. دیگر این که شکل الفاظ و واژگان هم غالباً مشابه است. اگر این نکته مهم انگاشته شود، ترجمه معنای آیه ۲۳ سوره زمر چه بسا از این قرار باشد: کتابی که

1. Aloys Sprenger, *Das Leben und die Lehre des Mohammed*, second edition, Berlin, 1969, 3 vols., i, 462.

2. Horowitz, *Koranische Untersuchungen*, 26f.

در آن مثنائی شبیه به همدیگرند.

### ◆ ۳. قرآن

کلمه قرآن بارها در خود قرآن کریم به کار رفته است و چند معنای متمایز دارد. ممکن است مصدر از قرء باشد که به معنای خواندن است، و چنین بر می آید که مراد از حفظ خواندن است؛ چنان که در آیه ۷۸ سوره اسراء، و آیه ۱۷ سوره قیامت ملاحظه می شود. معنای قرائت / خواندن که در فرهنگ های لغت آمده است، با اوضاع و احوال مکه در روزگار حضرت محمد [ص] تناسب ندارد. محتمل است که در آغاز کوششی برای بازنویسی پیام های وحیانی به عمل نمی آمده است، و نوشتن پس از هجرت به مدینه باب شد. حتی اگر آن پیام ها هم نوشته می شد. کتابت آن روزگار علی الظاهر اندکی فراتر از وسیله یادآوری و کمک به حافظه بوده است. کلمه قرآن چه بسا به معنای تک عبارت خوانده شده است، از جمله در آیه ۶۱ سوره یونس، آیه ۳۰ سوره رعد و شاید همچنین آیه ۱۵ سوره یونس، و آیه اول سوره جن. غالباً چنین می نماید که این کلمه به مجموعه بزرگ تری از چنین عبارات که به تازگی وحی شده یا در جریان وحی شدن است، اشاره دارد. مع ذلک نباید چنین استنباط کرد که این مجموعه با قرآنی که اکنون در دست ماست، یکی است. پیش تر اشاره شد که از یک نظر قرآن متمایز از مثنائی است، و ربط آن با «کتاب» در بخش بعدی مطرح خواهد شد.

«این قرآن» (هذا القرآن) به هر معنایی که در اشاره به یک مجموعه داشته باشد، از سوی خداوند وحی شده است (آیه سوم سوره یوسف) و از سوی او به سوی پیامبر فرود آمده است (آیه ۸۲ سوره نساء؛ ۱۰۲ سوره نحل؛ ۶ سوره نمل؛ ۲۳ سوره انسان). این کتاب نمی تواند تغییر و تبدیل یابد (آیه ۳۷ سوره یونس؛ ۸۸ سوره اسراء). این اثر توسط پیامبر [ص] خوانده می شود (آیه ۶۱ سوره یونس؛ ۹۸ سوره نحل؛ ۴۵ سوره اسراء؛ ۹۲ سوره نمل؛ ۶ سوره اعلی؛ ۱ سوره علق)، و باید با احترام به آن گوش داد (آیه ۲۰۴ سوره اعراف؛ ۲۴ سوره محمد؛ ۲۱ سوره انشقاق). قرآن یکباره نازل نشده، بلکه بخش بخش فرود آمده است (آیه ۱۰۶ سوره اسراء؛ ۳۲ سوره فرقان). ارج و احترام آن بسیار است. «مجید» است (آیه اول سوره «ق»؛ آیه ۳۱ سوره بروج)، «عظیم» است (آیه ۸۷ سوره حجر)، «کریم» است (آیه ۷۷ سوره حدید)، «مبین» است (آیه اول سوره حجر؛ ۶۹ سوره یس). از چنین صفاتی بر می آید که قرآن موصوف موقعیت

خاص و اهمیت بسیار داشته است. دلالت‌های بعضی از این عبارات را بررسی می‌کنیم. عبارت مکرر «هذاالقرآن» باید غالباً ناظر به یک عبارت نباشد، بلکه به مجموعه‌ای از عبارات و بخش‌ها ناظر است، و به نحو ضمنی دلالت بر وجود سایر قرآن‌ها هم دارد. به همین ترتیب عبارت «قرآن عربی» (قرآناً عربیاً)، به نحو ضمنی حاکی از آن است که ممکن است قرآن‌هایی به زبان‌های دیگر وجود داشته باشد. (از جمله ← آیه ۲۷ سوره زمر). چون تأمل شود که فعل قرأ، ریشه اصیل عربی ندارد، و اسم قرآن به احتمال قریب به یقین از **قریانای** سریانی به عربی آمده است و معنای آن قرائت کتاب مقدس یا درس در معبد / کلیساست، راه برای حل این معضل باز می‌شود. هدف از قرآن عربی این بود که به عرب‌ها مجموعه‌ای از مواضع و حکمت و احکام شبیه به آنچه مسیحیان و یهودیان دارند داده شود. این نکته نیز نه فقط از سنت (حدیث) و عملکرد مداوم، بلکه از خود قرآن بر می‌آید که قرآن به عنوان نیایشنامه نیز مورد استفاده بوده است (آیه ۷۸ سوره اسراء؛ ۲۰ سوره مزمل). این نکته نیز بر می‌آید که این قرآن عربی نه فقط شبیه وحی نامه‌های پیشین، بلکه با آنها همسان و یکسان و همخوان است [تصدیق‌کننده آنهاست]. (آیه ۳۷ سوره یونس). تعالیم آن در آنها یافت می‌شود (آیه ۱۹۶ سوره شعراء؛ ۳۶ سوره نجم؛ ۱۸ سوره اعلی)، و این توافق و وفاق دلیل این است که حضرت محمد [ص] پیامبر راستین است (آیه ۱۳۳ سوره طه). **ریچارد بل** بر مبنای مطالعات قرآن‌پژوهی و بررسی عباراتی که این کلمه در آن آمده این فرضیه را پیش نهاده است که [در تاریخ نزول و کتابت قرآن] قائل به دو مرحله شود. نخست مرحله قرآن / قرائت که دوره‌ای آغازین است و به اوایل نزول وحی مربوط است که از آن دوره چند عبارت آیت‌دار [= دارای آیت / نشانه الهی] و چند دعا و دعوت به پرستش خداوند باقی مانده است، و دوره دوم دوره کتاب است. دوره قرآن / قرائت شامل بخش اخیر اقامت حضرت محمد [ص] و نیز کما بیش یک سال از دوران هجرت او در مدینه می‌گردد. و مشخصه آن این واقعیت است که پیام‌های و حیانی که در این دوره دریافت شده و به کتابت درآمده طلیعه تدوین یک قرآن عربی است که در بردارنده جان کلام کتاب‌های آسمانی پیشین است.<sup>۱</sup> گزارش تفصیلی دوره قرآن / قرائت از فهرست عبارات و آیات و سوره‌هایی که **ریچارد بل** متعلق به این دوره شمرده

۱. مقایسه کنید با ترجمه ریچارد بل از قرآن کریم، به انگلیسی، ص vii.

است برمی آید.<sup>۱</sup>

او بر آن بود که دوره قرآن / قرائت حدوداً از زمانی آغاز می شود که حکم نماز نازل شده، یا اندکی پس از زمانی است که حضرت محمد [ص] پیروان معدودی پیدا کرده است. این زمان، نقطه عطفی در فعالیت دینی اوست، و این هنگام بوده - نه آغاز رسالتش - که می توان آن را دوره نزول اولیه وحی یا وحی آغازین شمرد. این دوره آغازین شامل این پیام های وحیانی است: امر به خواندن [قرآن / وحی] (سوره علق، آیات ۱-۵)، قیام کردن و هشدار دادن (سوره مدثر، آیات ۱ تا ۷)، امر پوشیده (طبق برداشت ریچارد بل) به جمع و تدوین قرآن (سوره مزمل، آیات ۱، ۲، ۴ تا ۸)، و اطمینان بخشیدن به این که به او در این امر یاری خواهد شد (سوره اعلی، آیات ۱-۶، ۸، ۹). این عبارات بر طبق برداشت بل در اصل برای خود حضرت محمد [ص] بوده است، اما نمایانگر شیوه ای است که قرآن باید به آن صورت مدون می شده است. بل با توجه به آیه پنجم سوره مدثر (و فحواهای آیات ۴ سوره علق، و ۵ سوره مزمل) به این نتیجه رسید که آیات و عبارات اولیه دوره قرآن / قرائت عمدتاً متشکل از اعلام نزدیکی و فرا رسندگی قیامت و ثواب و عقاب اخروی در جهان آخرت است.

یک مشخصه دیگر دوره قرآن / قرائت ظهور داستان های پند آمیز کتاب مقدس نظیر داستان یوسف (ع) است. در آیه سوم سوره یوسف گفته شده است که حضرت محمد [ص] از این حکایت بی خبر بوده، و می توان استنباط کرد که مراد از این سخن آن است که حضرت [ص] ربط و پیوند آن قصص را نمی دانسته است. این قصه ها که دارای شخصیت های دینی است، با داستان هایی که حاکی از مکافات الهی است فرق دارد، زیرا نکته اصلی آنها طرد و تخطئه بی ایمانان نبوده، بلکه به دست دادن سرمشق نیک و پاداش شخص نیکوکار است. حتی در آن جا که به شخصیت هایی از داستان های دارای مکافات الهی اشاره می شود، تأکید آن متفاوت است. در آیات ۷۵ تا ۸۲ سوره صافات، دگرگون سازی قصه نوح از یک نوع به نوع دیگر مشهود است. این داستان های شخصیت دار، گاه، گروه گروه با هم می آید

۱. این فهرست بر طبق ترتیب و توالی پیشنهادی نولدکه از این قرار است: سوره علق، آیات ۱-۸؛ مدثر، ۱-۷؛ اعلی، ۱-۹؛ مزمل، ۱-۸؛ بلد، ۱-۱۱؛ تکاثر؛ لیل؛ شمس، ۱-۱۰؛ عبس؛ زلزله، انفطار؛ تکویر، ۱-۱۴؛ انشقاق، ۱-۶، ۷-۱۲؛ عادیات؛ نازعات؛ نبأ؛ غاشیه؛ فجر؛ قیامت؛ حاقه؛ ذاریات؛ طور؛ واقعه؛ معارج؛ الرحمن؛ قمر؛ صافات؛ دُخان؛ سوره «ق»؛ طه؛ شعراء؛ حجر؛ سوره «ص»؛ سوره «یس»؛ زخرف؛ نمل؛ ابراهیم؛ یوسف؛ زمر؛ شوری؛ یونس؛ رعد.

و در آغاز آنها عبارات مقدمه وار می آید یا ترجیع بند / برگردان‌های پایان بخش (از جمله آیه ۳۸ سوره انبیاء).

روند گروه بندی قابل اطلاق به قطعات تعلیمی آموزنده، عبارات دارای نشانه / آیت الهی و حتی داستان‌های دارای مکافات الهی است. بل سوره عبس را نمونه خوبی از این شمرده است، چرا که در اصل متشکل از پنج قطعه جداگانه بوده است که چون به خوبی کنار هم گذاشته شده است، یکپارچه می نماید. ترجیع بند یا برگردان در سوره الرحمن، و بخش اخیر سوره مرسلات برای وحدت بخشیدن به سایر آیات و عبارات است. شاید طبق نتیجه گیری از این روند گروه بندی بوده است که اندکی پیش یا بعد از هجرت، کلمه سوره کاربرد پیدا می کند [مقایسه کنید با آیه اول سوره نور]. اگر چنان که در فصول پیشین همین کتاب گفته شد کلمه سوره از اصل سریانی گرفته شده باشد و معنای آن «کتابت» یا «متن» باشد، این نکته دلالت بر این امر دارد که آیات و عبارات گروه بندی شده، کتابت شده بوده است.

فواتح سور اسرارآمیز دلالت بر چیزی مکتوب دارد، و جای شگفتی است که در چند مورد کلماتی که پس از این حروف مقطعه می آید، عبارت معنی دار است، نظیر: ق، سوگند به قرآن مجید [سوره «ق» قس ← سوره شعراء، سوره «ص»]. در سوره‌های حجر، طه، و فصلت به دنبال این حروف ارجاعات و اشاراتی به قرآن دیده می شود. و این واقعیت مهمی است که بل به آن توجه کرده ولی تأکید کافی نکرده است، که تقریباً در همه سوره‌های دارای حروف مقطعه، آیه اول یا دو آیه اول سوره اشاره‌ای به قرآن، یا «کتاب» یا چیزی مشابه آن دارند. این نکته حاکی از این است که این حروف به نوعی با روند گروه بندی عبارات و بخش‌های کوتاه ربط دارند، چنان که بل ضابطه‌ای از آن به دست داده است.

بل علاوه بر این، بر آن بود که قرآن در زمان غزوه بدر مدون و کامل شده بود. یک مؤید این معنی آن است که واژه قرآن به ندرت در پیام‌های و حیانی متأخر از این دوره آمده است. وقتی که این واژه در بخشی از قرآن که پس از این دوره نازل شده است، رخ می نماید (فی المثل در سوره توبه، آیه ۱۱۱، یا در سوره مزمل آیه ۲۰) معنایش را باید «مجموعه‌ای از خواندنی‌هایی که تکمیل شده است» گرفت، نه «مجموعه‌ای از پیام‌های و حیانی که هنوز در جریان دریافت است». این نکته درباره برگردان یا ترجیع واره سوره قمر، آیات ۱۷، ۲۲، ۳۲، و ۴۰ هم صادق است، البته به شرطی که این آیات متأخر باشند. این مجموعه خواندنی‌ها چیزی نیست که با

پیامبر[ص] در میان گذاشته شده باشد، بلکه چیزی است که باید مسلمانان در نیایش‌ها و نمازهای خود به کار برند. هر چند این معنی قابل تصور است که این بخش‌های یاد شده، به قرآنی که هنوز در جریان نزول و ارسال است، اشاره داشته باشد؛ ولی تفسیر آیه ۱۸۵ سوره بقره بر وفق آن، دشوار است. این آیه دربردارنده حکم روزه در ماه رمضان است، که قرآن به عنوان رهنمای مردم و بینات و فرقان فرود آمده است. مفسران مسلمان این آیه را دارای اشاره به آغاز وحی به حضرت محمد[ص] یا نزول قرآن آسمانی به آسمان دنیا، یعنی از محضر ربوبی و لوح محفوظ به نزدیک‌ترین آسمان دنیا که سپس انزال و انتقال آن به حضرت[ص] آسان‌تر و دسترس پذیرتر باشد، دانسته‌اند.

همچنین بخش‌های دیگری هم هست که هر چند در آنها لفظ قرآن یاد نشده، ولی حاکی از این است که چیزی قرار است انزال یا وحی شود. «اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْمُبَارَكَةِ» ما آن را در شبی فرخنده فرو فرستاده‌ایم (دخان، ۳) یا «در شب قدر» (قدر، ۱) یا: «و آنچه بر بنده خود در یوم الفرقان [غزوه بدر، روز جدایی حق از باطل] روز برخورد دو گروه [حق و باطل] نازل کرده‌ایم» (انفال، ۴۱). عبارت اخیر اشاره به جنگ بدر دارد، و فرقان هر چه هست راجع به پیروزی است. این جنگ در رمضان رخ داد و روزه‌ای که به آن اشاره شد، چه بسا نوعی شکرگزاری تلقی شود.<sup>۱</sup>

آنچه نازل شده، بی‌شک شکلی از قرآن بوده است. اندرز به حضرت محمد[ص] در آیه ۱۱۴ سوره طه که در مورد قرآن شتاب نکند تا وحی آن کامل گردد، نیز احتمالاً اشاره به همین واقعه دارد. شاید صورت مکتوب مجموعه‌ای از خواندنی‌ها / قرائات همان باشد که به صورت بینات و فرقان از آن یاد می‌شود. ولی اگر چنین بوده باشد، عجیب است که اشاره و نشانه‌گذاری نیز در حدیث باقی نگذاشته است.

فرضیه بل در مورد «دوره قرآن / قرائت» سزاوار توجهی بیش از این از جانب محققان است که تا کنون نشان داده‌اند. این فرضیه مبتنی بر ژرفکاوی دقیق قرآن به تفصیل هر چه تمام‌تر و مشتمل بر مشاهدات هوشمندانه است. حتی اگر کل این فرضیه پذیرفته نشود، محققان باید نسبت به واقعیات نهفته در آن موافقت بیشتری نشان دهند. نقاط قوت در نظریه

۱. این همچنین نتیجه‌گیری ک. واگتندونک K. Wogtendonk در کتاب روزه در قرآن *Fasting in Koran* ص ۱۴۳.

و برداشت *پل* را می‌توان بدین ترتیب خلاصه کرد: (۱) از کاربرد عام *القرآن* در عبارات اولیه تا کاربرد انحصاری *الکتاب* در عبارات اخیر قرآن، تحوّل و تفاوتی هست. (۲) این پیشنهاد جا دارد بررسی شود که تحوّل تدریجی در معنای قرآن وجود دارد. بعضی از تحولات معنایی، قبول عام یافته است، چه این کلمه یا به معنای بخش کوتاه منفرد است، یا مجموعه کامل پیام‌های وحیانی. به هیچ وجه ناممکن نیست که معنایی بینابین هم در میان باشد؛ یعنی مجموعه‌ای از بخش‌ها [ی وحیانی] که برای کاربرد در نیایش مناسب باشد. (۳) بی‌شک بخش‌هایی وجود دارد که از نزول کلی قرآن سخن می‌گویند، و محتمل است که معنای اصلی این بوده باشد که به آسمان فرودین (آسمان دنیا) فرو فرستاده شده است. این سؤال هم ارزش طرح دارد که آیا این نزول در ماه رمضان می‌تواند اشاره به سلسله پیام‌های وحیانی باشد که متشکل از تکرار وحی‌های پیشین است که اکنون به گروه‌ها و سوره‌هایی تقسیم شده است؟ چنین تکراری، حتی با جرح و تعدیل یا افزایش، می‌توانسته است در یک روز واحد یا در عرض چند روز رخ داده باشد. (۴) این برداشت هم قابل توجیه است که بخش‌هایی که در اصل تک افتاده بوده با مقادیری اقتباس، با هم در یک گروه نهاده شده است. این گروه‌بندی لزوماً با کوشش آگاهانه حضرت محمد [ص] صورت نگرفته، بلکه ممکن است از طریق وحی چنین رهنمودی به او داده شده باشد.

نقطه ضعف اصلی فرضیه *پل* این است که تمایز قاطعی بین مرحله قرآن - قرائت، و قرآن - کتاب قائل می‌شود، بدون این که دقیقاً نشان دهد که این تمایز، عبارت از چیست و از چه حاصل شده است. (قطع نظر از نامش). بعضی شواهد کما بیش دلالت بر این دارند که مرحله انتقالی تدریجی بین دو کاربرد وجود داشته است. *پل* این معنی را محتمل می‌داند که دوره‌ای که حروف مقطعه / فواتح سور پدید آمده در بردارنده این تحول است، و بعضی از آیاتی که به دنبال این حروف آمده‌اند دو گروهی‌اند؛ یعنی مشتمل بر دو کلمه یا دو فقره‌اند، نظیر *حا. میم* در آغاز سوره فصلت: «حم. تنزیلاً من الرحمن الرحیم. کتاب فصلت آیات قرآناً عربیاً لقوم یعلمون» (قس ← سوره حجر، آیه ۱؛ سوره نمل، آیه ۱؛ سوره قصص، آیه ۸۵). یک تحول تدریجی این نکته را هم روشن می‌سازد که چگونه قرآن همواره به عنوان معادل / مترادف «کتاب» / *الکتاب* تعبیر می‌شود، مگر در جایی که آشکارا به معنای بخش منفرد یا عمل قرائت است. نکته دیگری که ممکن است از نظر بعضی‌ها دشواری داشته باشد این حکم است که از

دیرباز قرآن از مکافات اخروی سخن گفته است، حال آن که بل معمولاً تأکید می‌ورزد که مکافات اخروی متعلق به عصر آغازین نزول وحی نیست. این مشکل، ظاهری است، نه واقعی. این مشکل حاکی از این است که قصص دارای مکافات الهی که سخن از مجازات زودگذر / دنیوی دارد، متعلق به دوره‌ای است که قبل از دوران قرآن - قرائت است. درباره دوره آغازین وحی مشکلاتی هم وجود دارد، ولی با توجه به این واقعیت متنی می‌شود که آیات ۱ تا ۵ سوره علق را صرفاً بر اثر حدس یک محقق متأخر مسلمان که گمان می‌کرده کلمه *اقرأ* برای آغاز مناسب است، آغازگر وحی قرآنی شمرده‌اند. مشکل واقعی درباره مسئله آغاز وحی یا دوره وحی آغازین، این است که اغلب احکام و اقوالی که درباره آن هست، موقت و عجالی است.

#### ◆ ۴. کتاب

هر برداشتی که از فرضیه دوره قرآن - قرائت داشته باشیم، این واقعیتی است که کلمه قرآن در بخش‌های اخیرتر قرآن به کار نرفته است. به جای آن اشاراتی به کتاب (/الکتاب) هست و این اشاره دلالت بر آن دارد که هنوز جریان وحی ادامه دارد. شاید تقابل بین «کتاب» و «قرآن» (/قرائت) نیز دلالت بر این دارد که پیام‌های وحیانی اندکی پس از آن که بر حضرت محمد [ص] نازل می‌شد، به کتابت درمی‌آمده است. یقیناً وظیفه او در این موقعیت نه هشدار دادن به مردم از عذاب و مکافات الهی بلکه جمع و تدوین کتاب است. بدین سان در سوره مریم به او دستور داده می‌شود: «در کتاب از مریم... ابراهیم... موسی... ادریس یاد کن» (آیات ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۵۶).

معنای خاصی که هم اکنون در مورد کتاب یاد کردیم، باید از سایر معانی آن متمایز گرفته شود. این کلمه صرفاً یعنی «چیزی مکتوب»، «نامه» (سوره نور، آیه ۳۳؛ سوره نمل، آیه ۲۸ به بعد). در ارتباط با روز قیامت، چه بسا به معنای نامه اعمال انسان‌هاست، که بی‌شک برای شنوندگان نوعی از حسابرسی را که در محافل تجاری مکه در آن زمان معمول بود، به یاد می‌آورد. بدین سان به هر انسانی کتاب یا نامه عملش به دست راست یا چپ او، بر حسب آن که طبق عملکردش رستگار باشد یا نه، داده می‌شود (سوره اسراء، آیه ۷۱؛ سوره حاقه، آیه ۱۹، ۲۵؛ سوره انشقاق، آیات ۷ و ۱۰). آنچه نوشته می‌شود چه بسا نوعی دفتر کل باشد که



فرشتگانی که ناظر اعمال انسان‌ها هستند، آنها را در آن ثبت و ضبط می‌کنند (سوره انفطار، آیات ۱۰-۱۲). در روز قیامت کتاب‌ها به میان خواهد آمد (سوره کهف، آیه ۴۹)، و صفحات آن گشوده می‌شود (سوره تکویر، آیه ۱۰). این کلمه علی‌الخصوص با علم الهی رابطه دارد، و شاید این رابطه استعاری باشد؛ چنان که در قرآن آمده است: «و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر آن که روزی او بر خداوند است و او آرامشگاه و بازگشتگاهشان را می‌داند؛ همه در کتابی مبین [ثبت] است». (هود، ۶).<sup>۱</sup> مردگان بر وفق کتاب الهی تا روز رستاخیز درنگ می‌کنند (روم، ۵۶). آنچه خداوند حکم کرده است، پیش از رخ دادنش، در کتابی ثبت است (حدید، ۲۲).

بعضی گفته‌اند که اطلاق کلمه کتاب به متون مقدس یهودیان، مسیحیان و مسلمانان متخذ از این برداشت از کتاب علم الهی است؛ و در بعضی آیات و عبارات وحی مدنی، دشوار می‌توان گفت که اشاره به علم الهی است، یا کتاب مکتوب واقعی [از جمله در سوره انفال، آیه ۷۵؛ سوره اسراء، آیه ۴؛ سوره احزاب، آیه ۶]. البته احتمال صحت این نظر، بعید است. وقتی که کلمه کتاب در ارتباط با یهودیان یا مسیحیان به کار می‌رود، البته به هیچ کتاب آسمانی اشاره ندارد، بلکه به متونی که به صورت مکتوب در دست آنهاست ناظر است. تأیید حقیقت وحی بر [حضرت] محمد [ص] را می‌توان از کسانی که کتاب [آسمانی] خوانده‌اند (یونس، ۹۴)، یا دارای علم کتابند (رعد، ۴۳)، پرس و جو کرد. چنین تعبیری در میان یهودیان با *hak-kāthubh* و در میان مسیحیان یونانی زبان با *hē graphē* تقارن دارد. این همان «کتابی» است که از کسانی که فرشتگان را مادینه می‌انگارند، خواسته می‌شود که به میان آرند. (صافات، ۱۵۷؛ زخرف، ۲۱. قس ← فاطر، ۴۰). بدین سان «کتاب» منبع و مرجع وثیق اعتقاد دینی است.

در مورد دین اسلام، اصطلاح کتاب با دوره مدنی مناسب‌تر است، زیرا پیام‌های وحیانی که به [حضرت] محمد [ص] می‌رسد، شامل اوامر و نواهی و موعظه و احکام است که برای خواندن در عبادت جمعی مناسب نیست. در عین حال مسلمانان هم بدون شک درباره محتویات کتاب مقدس موجود در دست یهودیان چیزهای بیشتری می‌آموختند. معارضه با یهودیان و ادعای این که اسلام دینی متمایز از یهودیت و مسیحیت است، بعدها ایجاب کرد

۱. مقایسه کنید همچنین با سوره انعام، آیه ۵۹؛ نمل، ۷۵؛ سبأ، ۳؛ و غیره.

که مسلمانان باید کتابی قابل مقایسه با کتاب سایر اهل توحید داشته باشند. این نکته در آیه سوم سوره آل عمران به تلویح آمده است: «این کتاب را که همخوان با کتب آسمانی پیشین است به درستی بر تو نازل کرد، و تورات و انجیل را پیش تر فرو فرستاد.» [قس ← بقره، ۸۹؛ آل عمران، ۷؛ نساء، ۱۰۵؛ مائده، ۴۸؛ انعام، ۹۲؛ نحل، ۶۴؛ احقاف، ۱۲، ۳۰].

مقطعی که به وظیفه کتاب آوری پیامبر اشاره شود، دقیقاً قابل تعیین نیست، چرا که کلمه کتاب مدام به شیوه‌های مختلف به کار می‌رود، و گذار از قرآن به کتاب می‌بایست تدریجی بوده باشد. آغاز رخ نمودن کلمه «کتاب» چه بسا در سوره بقره است که با این کلمات آغاز می‌شود: «الم [الف. لام. میم] ذلك الكتاب، لاریب فیه هدی للمتقین». پس از بیان مطالبی کلی خطاب به مؤمنان، و اشاره به کافران و منافقان، داستان آدم به میان می‌آید و گریزی به بنی اسرائیل [در واقع یهودیان مدینه] زده می‌شود. همچنین باید گفت که در سوره‌های آل عمران، اعراف، یونس، یوسف، رعد، ابراهیم، حجر - که همه بالاتفاق دارای حروف مقطعه هستند - به دنبال این حروف، حکم و تأکیدی درباره «کتاب» آمده است. و لذا چنین برمی‌آید که به این سوره‌ها، چیزی نظیر هیئت کنونی شان به عنوان بخشی از کتاب بخشیده شده است. سوره بقره دارای مطالبی است که باید پیش از بریدن از یهود و لذا پیش از جنگ بدر، وحی می‌شد. از آن جا که نزول قرآن با جنگ بدر پیوند دارد، نامحتمل است که کتاب بتواند بالصرّاحه از زمانی بعد آغاز گردد، مگر آن که «قرآن» و «کتاب» را بتوان تا مدتی، متمایز و مستقل از هم تصور کرد. از آن جا که قرار بوده است کتابی نازل شود و در آستانه نزول بوده، گنجاندن آن مواد و مطالب آغازین در آن، قابل انتظار است.

به ضرس قاطع می‌توان گفت که «کتاب» هیچ وقت کامل نشده است. در واقع این امر ممکن است که یک چند، کار جمع و تدوین آن، یعنی گنجاندن آیات و عبارات وحی شده پیشین همراه با نظم و ترتیبی مناسب را رها کرده‌اند. ضرورت‌های جامعه‌ای که برای بقای خود با دشمنان خارجی می‌جنگد و نیاز مداوم به احکام اجرایی درباره مسائل داخلی و ساختار حیات اجتماعی خود دارد، حاکی از این است که باز آرای پیام‌های وحیانی نخستین، چندان اولویتی ندارد. محتمل است که بخش اعظم قرآن به هیئتی که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، از پیامبر (ص) باز مانده است. لذا متن حاضر، «کتاب» را تماماً عرضه می‌دارد، و «کتاب» باید علی‌الاصول در بردارنده پیام‌های وحیانی که بر [حضرت] محمد [ص] نازل

شده است، باشد. طبق استنباط بل، «قرآن» محدود به بخش‌های معینی بوده که برای قرائت آیینی و عبادی مناسب بوده است، و این بخش‌ها که در این «قرآن» محدود گنجانیده است، برای آن که مناسب درج در «کتاب» باشد، بازنگری و تجدید نظر بیشتری یافته است. او بر آن بود که این امر در مورد سوره‌های رعد و ابراهیم رخ داده است. در مورد سوره یوسف چنین تصور می‌کرد که دو افتتاحیه، یعنی آیه ۳ و آیات ۱ و ۲ به ترتیب متعلق به «قرآن» و «کتاب» بوده‌اند. بدین سان «کتاب» بدنه اصلی و کامل وحی، متشکل از بخش‌ها و عبارات «آیه» دار، قصص دارای مکافات الهی، هیئت محدود شده «قرآن» و بخش‌های دیگری که به او وحی شده می‌باشد. بنا بر این، مفهوم «کتاب» در واقع برابر است با مفهومی که ما اکنون از قرآن داریم.

## ◆ ۵. سایر نام‌های قرآن

در قرآن کریم، تعابیر و کلمات دیگری برای اطلاق به مجموعه پیام‌های وحیانی به کار رفته است. اینها جنبه‌های مختلف پیام‌های وحیانی را برجسته می‌نمایند ولی به اندازه دو اسمی که پیش‌تر بررسی کردیم (قرآن، کتاب)، اساسی نیستند.

(۱) **تنزیل**. کلمه تنزیل، مصدر از فعل نَزَلَ یعنی فرودفرستادن است. قابل ذکر است که عبارت **تنزیل الكتاب** در آغاز سوره‌های سجده، زمر، غافر، جاثیه و احقاف به کار رفته است، که همه جز سوره زمر، دارای حروف مقطعه‌اند. آغاز سوره فُصِّلَتْ چنین است: «حم [= ح.ا. میم]. تنزیل من الرحمن الرحیم. کتاب...»، و می‌توان گفت **تنزیل** به معنای نازل شده یا فرو فرستاده شده یا پیام وحی شده است. در سوره طه، آیه ۴، و سوره یس، آیه ۵ (که در این مورد «تنزیل العزیز الرحیم» همچون جانشین برای کلمه آغازین سوره یعنی «یس» به نظر می‌رسد). همچنین در سوره شعراء آیه ۱۹۲، و سوره واقعه، آیه ۸۰ و سوره حاقه آیه ۴۳ نیز کلمات و تعابیر مشابهی وجود دارد. از آن جا که این کلمه ممکن است به عنوان نامی برای قرآن یا بخشی از آن تلقی گردد، می‌توان گفت که تأکید کننده خصلت وحیانی آن است. این کلمه تقریباً دارای بسامدی نزدیک به کلمه قرآن یا «کتاب» یا هر دوی آنهاست.

(۲) **ذکر**. **ذکرئ**، **تذکره**. این اسم‌ها از فعل **ذَكَرَ** یعنی به یاد آوردن، یاد کردن، گرفته شده است. ثلاثی مزید آن **ذُكِّرَ** به معنای به یاد کسی آوردن و پند و موعظه است. در بعضی عبارات و آیات

قرآن به [حضرت] محمد [ص] دستور داده شده است که به مردم موعظه کند، و در سوره غاشیه، آیه ۲۱ خود او موعظه‌گر یا مُدَّکِّر نامیده شده است. سه اسم نامبرده غالباً با این معنی به کار می‌روند. ذکر در سوره اعراف، آیه ۶۳ و ۶۹؛ در سوره یوسف، آیه ۱۰۴؛ در سوره «ص»، آیه ۸۷؛ در سوره قلم آیه ۵۲؛ در سوره تکویر آیه ۲۷ آمده است. ذکرِی در سوره انعام، آیه ۶۹، و ۹۰؛ سوره هود، آیه ۱۱۴، ۱۲۰؛ و سوره مدثر، آیه ۳۱ به کار رفته است. تذکره در سوره حاقه، آیه ۴۸؛ مزمل، آیه ۱۹؛ و انسان، آیه ۲۹ مشاهده می‌شود. از آن جا که این کلمات به پیام وحیانی یا بخشی از آن اطلاق می‌گردد، مقصود و معنای مراد از آن آشکار است. در سوره «ص»، آیه ۱ قرآن **ذی الذکر** (دارای یادآوری، پندآمیز) وصف شده است. باید توجه داشت که در هر حال این کلمات سیر و تحوّل معنایی غنی‌ای در نگارش یا متون عربی دارند. حتی در قرآن، ذکر گاهی [از جمله در سوره بقره، آیه ۲۰۰؛ سوره مائده، آیه ۹۱؛ سوره جمعه، آیه ۹؛ و سوره منافقون، آیه ۹] معنای عبارت جمعی یا فردی دارد. این کاربرد ممکن است متأثر از عبری یا سریانی باشد که در آنها کلماتی از ریشه همخانواده [با آن] به معنای قسمتی یا قسمی از عبادت دینی به کار می‌رود. همچنین ممکن است تحول ساده‌ای از معانی **ذکر الله** در عربی (یعنی یاد کردن از خداوند) باشد.

۳) **فرقان**. کلمه **فرقان** که هفت بار در قرآن به کار رفته است، ظاهراً از کلمه عبری - آرامی **پُرقان**، یا به احتمال بیشتر از **پُرقانه** سریانی است که معنای اصلی آن رستگاری / نجات است.<sup>۱</sup> ریشه عربی **فَرَقَ** (جدا کرد) چه بسا بر مدلول دقیق این کلمه اثر گذارده باشد. این کلمه غالباً همراه با وحی است، و به این دلیل غالباً به عنوان مترادف قرآن یا علی‌البدل آن تلقی شده است. کاربردهای این کلمه را می‌توان این گونه رده بندی کرد:

۱) **فرقان**، چیزی است که به موسی (ع) عطا شده است. (بقره، ۵۳): واذ آتینا موسی الكتاب والفرقان. همچنین در سوره انبیاء، آیه ۴۸ آمده است: ولقد آتینا موسی و هارون الفرقان و ضیاءً و ذکراً للمتّقین.

۲) به مسلمانان [پیش از غزوه بدر] اعطای فرقان وعده داده شده است؛ چنان که در سوره انفال، آیه ۲۹ می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً و یکفر عنکم

۱. مقایسه کنید با واژه‌های دخیل در قرآن مجید، اثر جفری، ذیل همین ماده.

سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِر لَكُمْ...».

۳) در روز جنگ بدر برای [حضرت] محمد [ص] فرقان فرستاده شده است؛ چنان که در آیه ۴۱ سوره انفال چنین آمده است: «... ان كنتم آمنتم بالله وما نزلنا على عبدنا يوم الفرقان، يوم التقى الجمعان...». همچنین در سوره بقره، آیه ۱۸۵ می‌گوید: «شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن هدى للناس وبيّنات من الهدى والفرقان...».

۴) سایر اشاره‌ها به نزول فرقان بر [حضرت] محمد [ص] عبارتند از: «نزل عليك الكتاب بالحق مصدقاً لما بين يديه وانزل التوراة والانجيل. من قبل هدى للناس وانزل الفرقان...». (آل عمران، آیات ۳ و ۴). همچنین: «تبارك الذي نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيراً» (سوره فرقان، آیه ۱).

این کاربردهای کلمه فرقان در آن قسمت‌ها از وحی که تاریخش اندکی قبل از جنگ بدر یا اندکی بعد از آن است، ظاهر گردیده است.<sup>۱</sup> در سوره انفال آیه ۲۹ (که علی العموم تاریخش به حوالی جنگ بدر باز می‌گردد) هنوز فرقان به دست مسلمانان نرسیده است؛ حال آن که آیه ۴۱ سوره انفال، روز فرقان را با روز جنگ بدر یکی می‌گیرد. آیه ۵۳ سوره بقره دعوت از یهودیان است که با پذیرفتن ارشاد [حضرت] محمد [ص]، برای روز قیامت خود، پیش اندیشی کنند؛ و این عبارت باید مدت‌ها قبل از جنگ بدر باشد. و آیه ۴۸ سوره انبیاء هم احتمالاً تاریخی مشابه دارد. ریشه فرّق در سوره مائده، آیه ۲۵ در دعایی به درگاه خداوند آمده است که می‌گوید: خداوندا، بین موسی (و هارون) و قوم نافرمان جدایی بینداز، که احتمالاً فحوای آن چنین است که این دو برادر نباید به گناه قومشان مؤاخذه شوند. در گزارشی دیگر (سوره اعراف، آیات ۱۴۵ - ۱۵۶) که اشاره به دادن الواح شریعت به موسی و ماجرای گوساله سامری دارد [که آیه ۵۳ سوره بقره هم مربوط به آن است] با گوساله پرستان به نحو دیگری خطاب می‌شود تا کسانی که عمل ناشایست کرده و از آن توبه کرده‌اند (اعراف، آیات ۱۵۱ - ۱۵۳). و این یک نوع فرق و فرق گذاری است، حتی اگر کلمه‌ای از ریشه فرّق در مورد آن به کار نرفته باشد. در پرتو عبارات آیه ۱۵۶ سوره اعراف که می‌گوید: «ما برای طاعت تو یهودی

۱. بل بعدها نظری را که در کتاب منشأ اسلام در زمینه مسیحی‌اش، ص ۱۸، عرضه داشته بود، مبنی بر این که این کلمه در عبارات و حیانی دوره مکی متأخر است، تخطئه کرد؛ و این امر مبتنی بر این فرض بود که سوره‌های انبیا و فرقان مکی بوده‌اند.

شده‌ایم»<sup>۱</sup> محتمل است که فرقان چیزی انگاشته شده که جامعه مؤمنان را از نامؤمنان جدا می‌کند. درست پیش از غزوه بدر مسلمانان تعلق خاطر به این امر داشته‌اند که خود را به عنوان یک جامعه از یهودیان متمایز سازند، و در جنگ بدر، تمایز بین مسلمانان و مشرکان مکه پدید آمد.<sup>۲</sup>

در تحلیل آخر، معانی پیشنهاد شده یعنی رستگاری، نجات و جدایی یا تمایز، با سه عبارتی که پیش‌تر نقل کردیم همخوانی کامل ندارد، زیرا اینها مشتمل بر تعبیر نَزَلَ و أَنْزَلَ‌اند. در آن ایام این کلمات، به صورت تعبیرات فنی برای وحی یا پیامی که فرشته می‌آورد، در آمده بود، و دشوار می‌توان پذیرفت که رویدادی چون پیروزی در جنگ بتواند به این شیوه «نازل شده باشد» یا نزول یافته باشد. آیا نمی‌توان آن را تعلق گرفتن حکم الهی به این امر و ابلاغ آن در چنین روزی (جنگ بدر) به [حضرت] محمد [ص] تعبیر کرد که لزوماً توسط کلمات و عبارات قرآنی با او در میان گذاشته نشده است؟ اگر چنین باشد، این امر هم ممکن است، که در همان ماه رمضان، قرآن در شب واحد نزول کلی یا دفعی داشته باشد و این امر می‌تواند پیوند بین قرآن و فرقان را روشن کند. تفسیر آیات در بر دارنده فرقان، فوق العاده نظری و نظر پردازانه است، و چندان ربطی با موضوع حاضر ندارد. به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان گفت که اگر فرقان بخشی از قرآن باشد، آن جنبه از قرآن است که اهمیت پیروزی بدر، نجات یافتن مسلمانان و جدا شدنشان از مشرکان را شرح می‌دهد؛ همچنین اطمینان بخشی از تأیید الهی و استقرار مسلمانان به عنوان یک جامعه مشخص و متمایز را. همچنین به ضرس قاطع می‌توان گفت که کلمه فرقان فقط مدت زمان کوتاهی ادامه یافت، و دلیل این امر علی الظاهر این است که پس از شکست خوردن مسلمانان در جنگ اُحُد، و نیز پس از کسب موفقیت‌های بعدی، اهمیت بدر از نظر مسلمانان تغییر و تفاوت پیدا کرد.



۱. ریچارد بل و مونتگمری وات مانند بسیاری از مترجمان و مفسران دیگر در این جا «هدنا» را به معنای یهودی شدن گرفته‌اند، حال آن‌که به معنای بازگشت و توبه است. مترجم  
 ۲. به نظر می‌رسد واگتندونک Wagtendonk در بحث اخیرش درباره فرقان (در کتاب روزه در قرآن، ص ۶۷، ۸۷ و غیره)، آن را به معنای جنگ بدر می‌گیرد.